



## پیغام عشق

قسمت صد و هفتاد و ششم

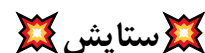




با عرض سلام خدمت استاد عزیزم و همه دوستان و یاران معنوی

تحقیقی بر مثلث ستایش، عنایت، جذبہ.

وقتی ما فضا را باز می‌کنیم و مرکز را عدم می‌کنیم در ما سه نیرو به کار می‌آفتد: ستایش، عنایت، جذبہ.




یا پرستش به این معناست که ما در این لحظه آگاه باشیم که چه چیزی را در مرکزمان گذاشته‌ایم، همان را می‌پرستیم.


آیا مرکزمان یک جسم و همانندگی با چیزهای آفل و دردها و رنجش هاست و یا مرکزمان را عدم کرده‌ایم.

ستایش و پرستش واقعی زمانی است که ما با فضاگشایی مرکز را عدم کنیم تا عنایت خدا سبب شود جذبہ خدا در ما کار

کند و ما را به سوی خود بکشد.

دیوان شمس، غزل ۹۴۰


ستایشت به حقیقت ستایش خویش است 


که آفتاب ستا چشم خویش را بستود 


خداوندا ستایش تو همان مرکز عدم است که مرا به بی‌نهایت تو وصل می‌کند. یعنی با مرکز عدم، خود را ستایش می‌کنم

و این چشمهای عدم بینی که آفتاب تو را می‌ببند ستودنی می‌باشد.


مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹ و ۱۰

 مادح خورشید مداح خود است

که دو چشمم روشن و نا مرمَد است 

 ذمّ خورشید جهان ذمّ خود است



که دو چشمم کور و تاریک و بد است 

نا مُرمد: چشم بی عیب


کسیکه در این لحظه مقاومت و قضاوت ندارد و با دید عدم می بیند، خرد زندگی از او بیان می شود و دارد خودش را مدح می کند و می گوید دو چشم من روشن و سالم است. چشم سالم چشم عدم بین است و چشم نا سالم چشمیست که بر حسب همانیدگیها می بیند.


اگر ما بتوانیم مرکزمان را عدم نگه داریم، داریم خودمان را تعریف می کنیم، یعنی کسیکه خود را مدح کند دارد جنس خودش را تعیین می کند.

ولی کسیکه در این لحظه بر حسب همانیدگیها می بیند و مرکزش عدم نیست و پرستش واقعی و اطاعت واقعی نمی کند، در این صورت خدا هم به او کمک نمی کند و به او نمی پردازد تا او را از ذهن آزاد کند.

وقتی همانیدگیها در مرکز ما باشد، با من ذهنی هر کار خوبی که انجام دهیم، به جایی نمی رسد و جهد بی توفیق است. فقط باید مرکز را عدم کنیم و خدا را با مرکز عدم ستایش کنیم.


﴿قرآن کریم، سوره فرقان، آیه ۷۷﴾


 اگر پروردگار من شما را به طاعت خویش یعنی (به دعا و پرستش با مرکز عدم) نخوانده بود به شما نمی پرداخت  .

 عنایت 

یعنی توجه ایزدی خدا یا زندگی در این لحظه به ما که می خواهد ما را از این همانیدگیها بیرون بیاورد و آزاد کند و به بی نهایت خود زنده کند. بدون فضاگشایی و بدون مرکز عدم، عنایت ایزدی شامل حال ما نمی شود.




یک عنایت به ز صد گون اجتهاد 

جهد را خوف است از صد گون فساد 

یک عنایت الهی بهتر از صد نوع سعی و تلاشی است که با من ذهنی انجام می‌دهید.

کسیکه با من ذهنی فکر می‌کند و عمل می‌کند، در واقع هدف یا منظور را که زنده شدن به خداست، فاسد می‌کند، بنابراین جهد من ذهنی دچار فساد می‌شود.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۰

وآن عنایت هست موقوف مَمات 

تجربه کردند این ره را ثقات 

عنایت ایزدی مستلزم مُردن است به من ذهنی. کسانیکه به حضور زنده شده‌اند این راه را تجربه کرده‌اند.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴۱

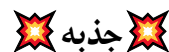
بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست 

بی عنایت هان و هان جایی مایست 

حتی مردن نسبت به من ذهنی بدون عنایت ایزدی تحقق نمی‌یابد.

یعنی هر لحظه که اتفاق این لحظه را می‌پذیریم و فضا را باز می‌کنیم، عنایت ایزدی می‌آید و سبب مرگ، نسبت به من ذهنی می‌شود.

بدون عنایت مواظب باش و آگاه باش که وسط راه متوقف نشوی، اگر یک لحظه ناظر خودت نباشی این عنایت شامل حالت نمی‌شود.



خداوند دایما جنس خودش را جذب می کند.

ما امتداد خداوند هستیم اما در ذهن جذب چیزهای این جهانی شده ایم و به آنها چسبیده ایم و از اجسام زندگی می خواهیم، اما ما در واقع عدم هستیم و هر لحظه این عدم و سکوت را می توانیم تجربه کنیم و خدا هم جنس خودش را که اصل ماست به سوی خودش جذب می کند.

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷


اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش 


کار گن موقوف آن جذبه مَبَاش 

اصل این است که ما مرکزمان را عدم کنیم تا از جنس خدا شویم و او ما را جذب کند.

اما ما برای عدم کردن مرکز باید کار کنیم، یعنی من ذهنی را صفر کنیم و در مرکزمان هیچ همانندگی نگه نداریم و چیزهای آفل را ستایش نکنیم تا او ما را مورد عنایت قرار دهد و جذب کند.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۹

کین سفر زین پس بُود جذب خدا 

آن سفر بر ناقه باشد سیرِ ما 

سفری که با مرکز عدم پس از پیاده شدن از من ذهنی باشد مورد جذب خدا قرار می گیرد، ولی سفری که با ناقه من ذهنی باشد به سر منزل مقصود نمی رسد چون توجهش به همانندگیهای آفل این جهانیست.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۰



🦋 این چنین سیری ست مُستثنی ز جنس

🦋 کان فزود از اجتهاد جن و انس

سیر و سلوکی که با مرکز عدم باشد و جذبه و عنایت خدا در کار باشد منحصر به فرد و بی نظیر است، چون این سیر و سلوک، ما فوق سعی و تلاش جن و انس می باشد.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۱

🍀 این چنین جذبی ست نی هر جذب عام

🍀 که نهادش فضل احمد، والسلام

وقتی مرکز عدم شود و با مرکز عدم ستایش خدا را کنی، مورد عنایت و جذبه الهی قرار می گیری، چنین جذبی را حضرت رسول "فضل" نامیده است، نه جذب جسم به جسم که در من ذهنی صورت می گیرد و ارتعاش مرکز پر درد، مرکز پر درد را به خودش جذب می کند، که این جذب عام است و به نتیجه نمی رسد.

🕌 حدیث

🕌 یک جذبه حق که با مرکز عدم صورت می گیرد به اندازه اعمال و عبادات همه هوشیاری های غیر انسانی و هوشیاری من ذهنی، در پیوستن به خدا و وحدت مجدد با او تاثیر دارد.

و در پایان سپاسگزار خداوند و مولانای جان و استاد عزیزم آقای شهبازی هستیم که ما را از تاریکی به نور هدایت می کند.



با احترام

منصور از استان مرکزی ❤️❤️❤️



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۷۷۱ غزل ۲۰

"در قالب شکر و سپاسگزاری از نیرو و خرد زندگی"

✨ بنام خداوند عشق ✨

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

چندانک که خواهی جنگ کن یا گرم کن تهدید را 🔥

می دان که دود گولخن هرگز نیاید بر سما

بارالها: می دانم که طرح زندگی تو این است که من ذهنی در مرکز من شکل بگیرد که با ایجاد درد نتوانم آنرا تحمل

کنم و این سوال در من به وجود بیاید که تا کی می خواهی به درد کشیدن ادامه دهی؟؟

چرا که، این مسیری که انتخاب کرده ام خیلی سخت است و دشوار و با جنگ و تهدید همراه است.

و من از این ضربان تکاملی زندگی نا آگاه بودم و به افزودن دردها در مرکزم ادامه می دادم و آنها را به خارپشت بزرگی

تبدیل کرده و به هر طرف که نگاه می کردم درد می دیدم و الگوهای درد و واکنش نشان دادن به آنها. و روح و روان خود

را با هر یک از تیغ های این خارپشت زخمی کرده و غافل از این بودم که انرژی زنده زندگی را در دردهایم سرمایه گذاری

می کنم. و آسمان درونم را بسته نگه داشته ام تا اینکه به این سوال تو پاسخ دادم که تا کی می خواهی به این روند ادامه

دهی؟

با اطاعت از فرمان تو در این مسیر گام برداشتم و شروع به شناسایی کردم که من امتداد تو هستم و دارای خاصیت

های تو که همان بی نهایت و ابدیت است می باشم و می توانم به صورت یک آسمان بزرگ گشوده شوم. و پی بردم که

شاه کلید این راه صبر است و تدبیر.



صبوری پیشه کردم و اجازه دادم تا دم تو همراه با صبر در من دمیده شود و در وجودم جاری گردد صبری که مرا به نهایت اوج وحدت به تو رساند که آهسته آهسته ثمره و نتیجه آن را که همان حضور ناظر تو است در زندگی ام جا باز کرد و مرا همنشین تو ساخت.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

🔥 فرمود رب العالمین: با صابران همنشین

ای همنشین صابران آفرغ علینا صبرنا

🔥 حال شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: با دم خود مرا شفا بخشید که می توانم در آسمان لایتناهیم همگان را همانگونه که هستند قرار دهم.

🔥 و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: دود حاصل از دردهایم نمی توانند به آسمان درونم دسترسی داشته باشند و ایجاد درد کنند.

🔥 و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: انرژی ذخیره شده در دردهایم تبدیل به فضاگشایی گردیده است.

🔥 و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: اگر یک لحظه دود حاصل از دردها در من رسوخ کنند من با نیروی شناسایی و حضور ناظر قوی می توانم آسمان درونم را از آن بیرون بیاورم.

🔥 و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: دیگر به جنگ و جدال با خودم و دیگران به عنوان یک من ذهنی ادامه نمی دهم چرا که این خود آزاریست و مانند ستیزه کردن با نقش های گرمابه است.

🔥 و شکر و سپاس از خداوند مهربانی که: دیگر با مقاومت و عدم پذیرش و تسلیم نیرو و خرد زندگی را مورد توهین قرار نمی دهم، چرا که این کار، باعث کوچک و منقبض شدنم می گردد.





❦ حال می آموزم که: مانند گذشتگان در دیگ من ذهنی نجوشم. چرا که مرا به تب و تاب می اندازد و تنها راه چاره آن رضا و پذیرش اتفاق این لحظه می باشد.

❦ و می آموزم که: به دردها و الگوهای درد ز اجازة فعالیت ندهم که تا بتوانند هوشیاری مرا کاهش داده و خارپشت من ذهنی با حيله گری هایش از من انرژی دریافت کند.

❦ و می آموزم که: خارپشت یا همان فضای درد از غفلت من استفاده می کند پس من کاملاً حاضر و ناظر بر اعمال و رفتارم می باشم که خودم را به خارهایش نزنم تا نه برای خودم و نه برای دیگران درد ایجاد نشود.

❦ و می آموزم که: برای رهایی از این من ذهنی بدقیافه بایستی صبر و تدبیر همراه با فضاگشایی داشته باشم و عجله نکنم.

❦ و می آموزم که: بلا و قضا خواهد آمد و فضا تنگ خواهد شد چرا که زندگی هم هویت شدگی هایم را آماج تیرهای خود قرار می دهد. پس من ساکن و ریشه دار و بدون واکنش فضا را باز می کنم و خشنود خواهم بود.

❦ و در نتیجه: اگر من درست به آموزه های مولانای عزیز گوش داده باشم و قانون قضا و قدر و کن فکان و داستان خارپشت و دم ایزدی و فضاگشایی و صبر را در زندگی ام پیاده کنم: خداوند از درونم بسته های خرد و شادی و برکات خود را نثارم می گرداند.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

🔥 پیش از تو خامان دگر، در جوش این دیگ جهان

بس برطپیدند و نشد، درمان نبود الا رضا

🔥 بر خار پشت هر بلا خود را مزن تو هم، هلا

ساکن نشین وین ورد خوان جاء القضا ضاق الفضا



🔥 رفتم به وادی دگر، باقی تو فرما ای پدر

مر صابران را می‌رسان هر دم سلامی نو ز ما

🔥 و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

🔥 ای ز غم مرده که دست از نان تهی ست

چون غفور ست و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان





به نام عشق و با عرض سلام و ارادت

از مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۴۳  
 ای تو ملول از کار من، من تشنه تر هر ساعتی  
 آخر چه کم گردد ز تو کز تو بر آید حاجتی  
 بر تو زیانی کی شود، از تو عدم گر شی شود  
 معدوم یابد خلعتی، گیرد ز هستی رایتی  
 یا مستحقّ مرحمت یابد مقام و مرتبت  
 بر خواند اندر مکتبت از لوح محفوظ آیتی

امروز روی این ابیات متمرکز شدم و بعد روی خودم زوم شدم و از خود پرسیدم: آیا من ملول هستم؟ و صادقانه گفتم: بله. چون چند روزی هست که فکر چند نقص در خودم و زندگی ام کمی مرا مشغول کرد. بعد پرسیدم حالا آیا تشنه این هستم که آنها را هر چه زودتر رفع کنم یا تشنه اینم که فضا را باز کنم تا با خرد خدا این نقص ها را رفع کنم؟ با اینکه نفسم به من می گفت: برو آنها رو هرچه زودتر رفع کن، ولی من صبر کردم و درد هوشیارانه را ترجیح دادم تا دوباره با شتاب من ذهنی عمل نکنم. پس تشنه خرد خدا شدم. گفتم فضا را باز می کنم تا ببینم خدا چه پیامی به من می دهد.

چون متوجه شدم اگر به هریک از همانیدگی ها فکر نکنم و آنرا به خدا بسپارم، نه تنها چیزی از من کم نمی شود بلکه فضای درونم باز تر می شود و دم خدا هم بهتر از من عبور می کند. یعنی بهتر با خرد خدا فکر و عمل می کنم.

بعد به خودم گفتم وقتی با عدم کردن مرکز این من ذهنی من که هیچ ارزشی ندارد و چیزی نیست، اگر تبدیل به چیزی شود، نه تنها از من و از خدا که من امتدادش هستم هم چیزی کم نمی شود بلکه چیزی بهتری مثل لباس



حضور و هستی به من اضافه می‌شود. پس فکر کردم چرا باید این همانیدگی‌ها را نگه دارم؟ چرا باید اجازه دهم که فکر این جسمها مرتب وقت مرا بگیرد و مرا از لحظه‌ای که می‌توانم درست استفاده کنم و قدرت و هدایت خدا را داشته باشم خودم را محروم کنم؟ بنابراین تصمیم گرفتم این فکر همانیدگی‌ها یا نقصها را از خودم دور کنم و لباس حضور بپوشم. تا پرچم دار هستی واقعی شوم. یعنی بگویم خدایا من از تو هستم و از تو یاری می‌خواهم. من این همانیدگی‌ها نیستم. من لایق لطف تو هستم. اگر یک همانیدگی را هم بندازم یک پله به تو نزدیکتر می‌شوم و مقامم نزدت بیشتر می‌شود. سپس با این قرب و نزدیکی می‌توانم از آن لوح محفوظی که در سینه هر بنده‌ای گذاشتی و در من هم هست پیامت را دریافت کنم و درست عمل کنم. اگر با من ذهنی باشم و با آن افکار و اوهمات بسر ببرم دیگر راهی برای دریافت پیام از خدا برایم نمی‌ماند. چون من ذهنی خودش سریع دست بکار می‌شود. پس از این صحبتها با خودم، آرامشی وجودم را گرفت و سبک شدم. خدایا شکرت بخاطر این همه لطفی که به ما داری.

با سپاس فراوان، مهردادخت هستم از چالوس



به نام عشق و زندگی 🙏

ابیاتی کلیدی از دیوان شمس مولوی 🙏

مصلحت ما در آشتی با زندگیست، یک ساعت یعنی یک لحظه هم نباید به چه گنم هایی که شیطان در ذهن ما می خواند گوش دهیم، در فضاگشایی خرد و عشق الهی عمل کند و ما قوت زندگی را از آرامش این فضای عدم می گیریم. 🙏

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳+

🌸 مصلحت آن است تا یک ساعتی

قوتی گیرند و زور از راحتی 🌸

من ذهنی جمله ادراکات ما را به مسئله و مانع و دشمن تبدیل می کند، زندگی را با دید غلطش به دردها آغشته می کند. وقت آن است که هوشیارانه میدان دلمان را از غیر خدا خالی کنیم تا در فضای عدم، خدا قدم بگذارد، وقت اجابت دعا و جبران نعمتهای زندگیست، وقت مستی و بی مسئولیتی در خواب ذهن نیست. 🙏

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۲۳

🌸 جمله ادراکات را، آرام نی

وقت میدان است، وقت جام نی 🌸

بیشتر مردم با کسب و درآمد بیشتر، دچار حرص و طمع بیشتر می شوند، افسوس اگر با تسلیم و رضا به خدا توکل کنند، به بخشش بی نهایت زندگی که از جنس آرامش و شادی و فراوانی است می رسند. 🙏



مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

❁ نیست کسبی از توکل خوبتر

❁ چیست از تسلیم خود محبوبتر

هیچ طبیبی تا مریض نباشی، دارو نمی‌دهد، طبیب دردهای ما زندگیست، با تسلیم و فضاگشایی، راه حل و درمان می‌آید و درمان دردهای ما بیداری از خواب ذهن و شناسایی دردهای هم هویت شدگی های ماست. 🙏

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۰۰

❁ هیچ طبیبی ندهد بی مرضی حب و دوا

❁ من همگی درد شوم تا که به درمان برسم

مگر می‌شود با فرزند، همسر، پول، مقام و سواد، هم هویت نشد؟

بله می‌شود همه اینها لازمه زندگی ما هستند ولی جایگاه آنها مرکز ما نیست، آنها سوخت کشتی ما به سوی مقصد الهی هستند، اگر با آنها هم هویت شویم، کشتی ما غرق می‌شود. 🚢

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۵

❁ آب در کشتی هلاک کشتی است

❁ آب آندر زیر کشتی، پُشتی است

« من می‌دانم » چاهی ست پر از خطر، از آن بر حذر باشید، زیرا تنها خداست دانای عالم.



اگر انسان با دانایی اش همانیده شده و مغرور شود، قانون قضا و کن فکان، غرورش را با یک موج و یک حادثه زیر و زبر می کند. 😞

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۶۴

🌸 در علو کوه فکرت کم نگر

🌸 که یکی موجش کند، زیر و زبر

عدم، فضایی ست که ما در آن معلق هستیم، زودتر از «من» های ساختگی مان، آزاد شویم، تا در عالم بیخودی، اصل خود را بیابیم، براستی که خدا داناست. 🙏

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۸

🌸 جهد کن در بیخودی، خود را بیاب

🌸 زودتر واللّه أعلم بالصواب

ما انسانها همه به دنبال پول، تفریح و معانی دانشهای ذهنیمان هستیم، در نهایت یک ثروتمندیم، یا یک دائره المعارفیم، از خود پرسیم، آیا زندگی ما مزه و چاشنی دارد؟ آیا زندگی ما خوشمزه است؟ 😊

عطار

🌸 می زنی دم از پی معنی ولیک

🌸 تو کجا آن چاشنی داری هنوز؟



انسان هر لحظه با خودش در حال گفتگوست، از خودمان پیرسیم ندهایی که مرکزمان را به ارتعاش درمی آورد چیست و از کدامین فضا می آید؟ 😊

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹

هر ندایی که تو را بالا کشید 🌸

آن ندا می دان که از بالا رسید 🌸

هر ندایی که تو را حرص آورد 🌸

بانگ گرگی دان که او مردم درد 🌸

اعتبار کلید است.

اعتبار به درگاه خدا جز تواضع و تسلیم و ترس از غیر او را خواستن نیست.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و اضطرار 🌸

اندرین حضرت ندارد اعتبار 🌸

از صد درصد فکرهای ما نود درصد آنها توهم و تصویر سازی من ذهنی است که پوچ و ناکارآمد هستند، تفکری که با

حضور و تسلیم می باشد ما را به اصلمان و یکی شدن با نور می پیوندد. ✨

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶



از همه اوهام و تصویرها دور

نور نور نور نور نور نور نور



نفس یا من ذهنی تنها شهوتها و لذتهای حریصانه را می‌شناسد، و هر لحظه با فکرها خودش را می‌بافد و در سرمای یخبندان دردها و باورها بیشتر به چاه دنیا فرو می‌رود.

در ایمان و مرکز عدم قدرتیست که این نیروی مخرب را ذوب می‌کند و انسان را به سخای بهشت می‌رساند.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲

ترک شهوتها و لذتها سخاست

هر که در شهوت فرو شد بر نخاست

با تشکر از همیاران گنج حضور و آقای شهبازی

دیبا از کرج



✨ از شتر ذهن افتادنِ نرگس: ✨

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۱

✪ سَرِنِگُونِ خُود را زِ اُشْتَرِ در فَکَنْد

گفت سوزیدم ز غم تا چند؟ چند؟

😊 از این غم که این همه وقتم تلف شد، این همه کوشش کردم، جهد بی توفیق بود، از غم سوزیدم، چقدر باید غم

بکشم؟ استرس بکشم؟ درد بکشم؟

بنابراین خودم را از شتر ذهنم سرنگون می‌کنم.

🌻 همیشه مرکز را عدم می‌کنم، نه همانیدگی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۲

✪ تَنگ شُد بر وی بیابانِ فَرَاخ

خویشتن اَفکَنْد اَنْدَر سَنگَلَاخ

🌑 این بیابان ذهن که به نظرم می‌آمد، خیلی حرف و باور درونش هست و خیلی فراخ است و باید برم، به من تنگ شد.

وقتی مرکز را عدم می‌کنم، یک بینشی در من به وجود می‌آید که:

این من ذهنی واقعا دروغین است. 🤖



این همانیدگی‌های من، واقعا مجاز هستند.

دیدن برحسب همانیدگی‌ها من را منحرف کرده، من درست فکر نمی‌کنم.

این جور دیدن به غم می‌انجامد. 🔥

پس خودم را روی سنگلاخ می‌اندازم، 🌊

یعنی:

این تصویر ذهنی و همانیدگی‌ها را بی‌اعتبار می‌کنم و دیگر در نظرم مهم نمی‌آیند.

✓ تمام این موانع که سبب روباه‌بازی می‌شوند،

✓ شبیه‌های کنترل،

✓ شبیه‌های گرفتن همانیدگی‌ها از مردم،

توقع داشتن،

✓ راه‌های برآورده کردن این توقعات،

این‌ها را همه سوراخ سوراخ می‌کنم.

بی اعتبار می‌شوند، یعنی زندگی سرمایه‌گذاری شده در آنها آزاد می‌شوند.

حتی دردها، مثلا: 🩹



بینشی که تمام رنجش های من که نگه داشتیم و می خواستیم انتقام بگیرم، اینها همه بی اعتبار شدند. همه توهم بودند، هیچ کدام را نمی خواهم.

این کینه من، حس انتقام جویی من، دشمنی من که با ذهنم ساخته شده، همه بی اعتبار شد.

این مسائل من همه بی اعتبار شد،

این موانعی که در ذهنم ایجاد کردم، بی اعتبار شد.

اینها مانع نیستند، من این طور می بینم.

یعنی تمام بینش های من از طریق همانیدگی ها بی اعتبار شد.

اینها مانع نیستند، من این طوری می بینم.

نمی خواهم این طوری زندگی کنم،

تایید مردم را نمی خواهم،

توجه مردم را نمی خواهم،


و تهدیدات من ذهنی مبنی بر این که: تنها می مانی، بی دوست می شوی، بی عشق مردم می شوی، مهم نیست و دیگر نمی ترسم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۳


آن چنان افکند خود را سخت زیر



که مُخَلِّخَلْ گشت جسمِ آن دلیر

پس باید شجاعت به خرج بدهم و تمام همانیدگی‌ها را بی‌اعتبار و سوراخ سوراخ کنم. 


مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۴

چون چنان آفکند خود را سوی پست 

از قضا آن لحظه پایش هم شکست

 قضا هم در این راه کمک خواهد کرد و چنان خود را پایین می‌افکنم، از دانشمند بودن، همه چیزدان بودن، از مقبولیت


برای مردم، از تصویر کمال ذهنی، به سوی پایین‌ترین حالت یعنی مقاومت صفر و همانیدگی صفر.

 دیگر با ابزار ذهنی، باور، گفتگو، بحث و جدل، به سوی خدا نمی‌روم. چون آن موقع ناقه می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۵۵

پای را بر بست و گفتا گو شوم 

در خمِ چو گانش غلطان می‌روم

 من می‌خواهم خدا با چو گانش من را بزند، جلو ببرد، به جای اینکه یک دید من ذهنی، یک دید مادی، فکر، حرکت را

و هدایتم را تعیین کند، مرکز را عدم نگه می‌دارم تا مرکز عدم کمک کند.



🌍 ابزارهای ذهنم را صفر می‌کنم، توپ کوچکی می‌شوم که با چوگان عشق من را می‌زند. هر دفعه که مرکز را عدم می‌کنم، با او یکی می‌شوم، او من را جلو می‌برد، در جهتی که باید بروم، که در ابتدا در جهت رها شدن از همانیدگی‌ها است.

❤️ با عشق و احترام ❤️

🙏 نرگس از نروژ 🙏



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)